

## زنده باد کینه طبقاتی



امروز در سایت روشنگری عکسهایی از ویلایی در رشت که متعلق به یک پولدار است که میگویند در تهران زندگی میکند دیدم، نه اینکه این اولین عکس از خانه یا ویلای یک پولدار باشد، اما وقتی تعداد این ویلاها و خانه ها و برج ها و ماشین های لوکس و بستنی روکش طلای چهارصدهزارتومانی ... هر روز زیاد تر میشود، با خودت فکر میکنی که خُب، این جماعت، منظورم رژیم های فاسد و دزد و غارتگری که جیب هایشان به چاه امام زمان " امپریالیستی " شان نقب زده است نیست، منظورم آن سرمایه داران زالو نیست که شیره جان زحمتکشان را میمکنند تا برای خود و اقاراده های بیسوادشان " زندگی لوکس " فراهم کنند، منظورم این کسانی است که اینروزها " روشنفکر " ی خود را در پس " نه به مجازات مرگ برای این استثمارگران جنایتکار " براه انداخته اند میباشد. اینها هم مثل آن یکی که چند سال پیش مُرد آنقدر " انسان انسان انسان " میکنند که به آدم حالت تهوع دست میدهد، همه انسانها را هم در دیگ میریزند که قاعدتاً این انسان دوستی صرف خود یک انحراف است!

تنها چیزی که شاید بتوان به این عده که برخی شان مضحک تر هم میشوند و میگویند ما کمونیست ها " به مبارزه قهرآمیز " باور داریم اما به " اعدام انقلابی " استثمارگران جنایتکار نه! یعنی حیوانهایی مثل مثل میرحسین موسوی، خامنه ای، رفسنجانی احمدی نژاد، و امثال این جنایتکاری که یک ویلا " کاخ سفیدی " هم در رشت برای خودش ساخته و امثال این زالوهای جانی طبق " عقاید کمونیستی " اینها، ( صبر کنید کدام عقاید کمونیستی؟ ) انسان هستند!

اول که معلوم نیست چرا، آشنی کنان طبقاتی پی را که به راه انداخته اند اینروزها اسمش " مبارزه قهرآمیز و... اینجور چیزها " میشود، و " افزون بر افاضات کمونیستی " شان میکنند که مقابله به مثل هم نمیکنیم، چونکه " انسانی " نیست و ما " جمهوری اسلامی نیستیم "!

این نوع " روشنفکران عصر حیوان دوستی " البته چون از درد و رنجی که بر طبقه محروم و رنجبر جامعه ایران و آن جامعه پی که در آن زندگی میکنند بی خبر هستند و مدام برنامه های حیوان دوستی کانالهای مختلف به ویژه بی بی سی را تماشا میکنند " حیوان دوست " شده و گرگهایی که شیره جان زحمتکشان را میمکنند، دلسوزان و مدافعین حقوق آنها را شکنجه میکنند و میکشند را " انسان " تلقی میکنند و از مجازات مرگ برای آنها احساس " بدی " دارند! فیلمهای مستندی که در جامعه سرمایه داری رسالتش این است که نقش طبیعت را در آموزش بشر طوری سمت و سو میدهد که منافع سودجویان اقتضا میکند! و استراتژی های خود را از به غیز از زبان هنرپیشگان و فوتبالیست ها و ... بلکه از زبان سگ و موش و گربه ای که گاه با یک موزیک ملایم هم آنرا همراهی میکنند و صدای لطیف یک فرد را هم رویش میگذارند تا دلها و فکرها را برابند، بیان میکنند تا " نرم ونورم تر "

مغزشوی می کنند! که البته تا حدی هم در بین " بی دردان" موفق به این هدف امپریالیستی شده اند!

اجازه دهید از لابلای همین سطور با صدای بلند به این "برپاکنندگان آشتی طبقاتی" یاوری شود، که شما یا نمیدانید مبارزه جدی طبقاتی چیست! یا اینکه میخواهید افکار به راست چرخیده خود را به کم آگاهان کمونیستی جا بزنید!

شاید هم قلبهایتان آنقدر " نازک و لطیف" شده که تنها حلقه های دار یا گیوتین را بر گردن این جنایتکاران زالو صفت حس میکند و نه طناب داری که هر روز و شب بر گردن طبقه کارگر و محروم جامعه آویزان است! که هر روز جان او را میگیرد چه فیزیکی آنها را استثمار میکند و میگذرد و چه با انواع سوء استفاده های " فنودالی مؤبانه آنها را تحت ستم مضاعف فرار میدهد! مگر طبقه زحمتکش بجز انبوه سود برای این زالوهای جنایتکار آنها با مایه گذاشتن از جسم و جانس مرتکب " جرم" دیگری هم شده؟ که نباید مکتدگان شیره جانس را به مجازات مرگ محکوم کند؟

و اجازه دهید باز هم به این عده که احتمالاً " شرمشان" میشود که بیاد بیاروند که آموزگار انقلابی کودکان کارگران و زحمتکشان و محرومان به آنها چه درسهایی داده است که تا سرمایه بکار است این درسها معانی خود را دارد، را یادآوری کنیم!

صمد بهرنگی رفیق و یار و یاور کودکان کار در قسمتی هایی از مقاله انقلابی خود "ادبیات کودکان" که من آنرا عیناً بازنویسی کردم می نویسد:

... آیا کودک به غیر از یادگرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار (کدام آموزگار؟) و ادب ( کدام ادب؟ ادبی که زورمندان و طبقه غالب و مرفه حامی و مبلغ آن است؟) چیز دیگری لازم ندارد؟ آیا نباید به به کودک بگویم که در مملکت تو هستند بچه هایی که رنگ گوشت و حتی پنیر را ماه به ماه و سال به سال نمی بینند؟ چرا که عده ی قلیلی دلشان میخواهد همیشه " غاز سرخ شده در شراب" سر سفره شان باشد.

آیا نباید به کودک نباید به کودک بگویم که بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چرا گرسنه شده اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟

آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماعات انسانی به کودک بدهیم؟

چرا باید بچه های شسته رفته و بی لک و پیس و بی سر و صدا و مطیع تربیت کنیم؟

چرا میگویم دورگویی بد است؟ چرا میگویم دزدی بد است؟ چرا میگویم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نماییم ریشه های رواج و رشد دورگویی و دزدی را برای بچه ها روشن کنیم؟

کودکانمان را می آموزیم که راستگو باشند در حالی که زمان، زمانی است که چشم راست به چشم چپ دورغ میگوید و برادر از برادر در شک است و اگر راست آنچه را در دل دارد بر زبان بیاورد، چه بسا که از بعضی از دردرسرها رهایی نخواهد داشت.

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفس پرست که هدفشان فقط راحت زیستن و هر چه بیشتر بی دردرس روزگار گذارندن و هر چه بیشتر پول در آوردن است، کار پسندیده ای است؟ چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ میکنیم و هرگز نمیگویم

چگونه آن یکی " بینوا " شد



و این یکی " توانگر "



که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهند و منت هم سرش بگذارد که آری من مردی خیر و نیکوکارم و همیشه از آدمهای بیچاره و بدبختی مثل تو دستگیری میکنم، البته این هم محض رضای خداست و الا تو خودت آدم نیستی."



.....ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ "محبت و نعدوستی و قناعت و تواضع" از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است کینه ورزد و این باید در ادبیات کودکان راه باز کند.



تبلیغ اطاعت و نعدوستی صرف، از جانب کسانی که کفه ی سنگین ترازو مال آنهاست، البته غیرمنتظره نیست اما برای صاحبان کفه ی سبک ترازو هم ارزشی ندارد."

امروزه، به ویژه در تابستانها که یادآور کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم جنایتکار نوکر امپریالیسم میباشد، شاهد هستیم که افرادی آنهم با گرایش چپ و کمونیسم "انسان دوستی صرف" را تبلیغ میکنند. آیا اینان همان کسانی نیستند که با تبلیغات "روشنفکرانه" خود و تعریف و تمجید کردن از این و آن و این جلسه و آن جلسه میخواهند به خیال خام خود کینه و خشم آگاهانه طبقاتی را از طریق فرمولهای علمی خود از دل این کودک که از فرط خستگی کار دست فروشی و احتمالا با شکمی گرسنه سر به ستونی گذاشته و مانند یک "پیرمرد" از خستگی کار بخواب رفته است بدر کنند و آشتی طبقاتی براه اندازند؟ آشتی با کیان؟ با گرگانی که کودکی اش را به سرقت برده اند و آینده اش را سیاه کرده اند؟



آن شعار "میگشتم میگشتم آنکه برادر و خواهرم را کشت" از دل توده ها برآمده، همانهایی که وقتی روزش برسد بی آنکه منتظر "دلرحمی حیوان دوستان" شوند دمار از زورگویان، و ستمکاران درمیآورند! رفیقی تعریف میکرد که در ابتدای انقلاب ۵۷، مردم چندین پاسبان را با تبر تکه تکه کرده بودند! این که خشم طبیعی مردم را نسبت به ظالمان و زورگویان نمی توان به هیچ وسیله مهار کرد، اینکه کینه ی طبقاتی که بطور طبیعی راه خود را از طریق مناسبات روزمره اجتماعی یعنی همان تضادهای طبقاتی در دل ستمدیدگان باز میکند را نمی توان به "آشتی" تبدلی کرد، جای شکی نیست!

اما اینکه عده ای بخواهند با ترویج "آشتی طبقاتی مجازات مرگ برای جنایتکاران رژیم سرمایه داری اسلامی را در ذهن توده ها جایبندازند جز بی آبرویی و بی اعتبارکردن خود در بین طبقه کارگر و محروم، کار دیگری نکرده اند!

اخیراً یکی از "انسان دوست های صرف" در نوشته اش در "تبلیغ" نه به مجازات استثمارگران جنایتکار چنین می نویسد: "همانطور که ما بعنوان انسانهای مبارز، آزادیخواه و کمونیست با استثمار انسان از انسان مخالف هستیم، پس میتوانیم بپذیریم که با کشتار انسان به دست انسان نیز مخالف باشیم."

به این "فاضل محترم" باید گفت ما دو نوع انسان داریم یکی انسانی که کار میکند و دیگری انسانی که حاصل کار و دسترنج انسان کار را میدزد، و هیچ دادگاهی و هیچ قانونی هم برای مجازات این دزدان و عمل دزدی شان و اثر این دزدی بر خانواده هایی که دسترنجشان به سرقت رفته نیست مگر یک انقلاب قهرآمیز و دستگاه های گیتین آن! حالا منظور شما از کشتار انسان به دست انسان کدام انسان بدست کدام انسان است؟

مخالف بودن با استثمار انسان از انسان یک قضیه است و مجازات مرگ، که شایسته ترین مجازات برای استثمارگران جنایتکار میباشد؛ نیز یک قضیه! این دو قضیه میتوانند درست بودن یکدیگر را از طریق حل معادلات به اثبات برسانند!

اگر بخواهیم با دانش کمی ریاضی به معادله آن فاضل محترم پردازیم باید بگویم که اولاً هر آدم مبارزی کمونیست نیست، همانطور که هر مبارزی معلوم نیست که آزادیخواه چه طبقه ای است، و هر "کمونیستی" هم کمونیست نیست! اول باید ثابت کرد که یک آدم مبارز آزادیخواه چه طبقه ای است؟ آیا این مبارز آزادی را برای آزادی سرمایه انسان استثمارگر میخواهد؟ یا آزادی را برای رها شدن طبقه استثمار شده از سلطه و ستم طبقه خونخوار استثمارگر میخواهد؟ بدین معنا که طبقه استثمارگر (بورژوا) که امروز کاخ سفید در رشت میسازد، و یک کاخ در شمال تهران میسازد که بالای سر در آن دو طاووس هم نگهبانی میدهند، پس از سرنگونی دیکتاتوری سرمایه داری اسلامی توسط مردم، و نه اوپاما و سرکوزی و کامرون، به زیر کشیده میشود، در پی یک نبرد خونین ستمدیدگان و محرومان چه با تیر و بیل و گلنگ و چه بوسیله سلاح هایی که با تسخیر پادگانها بدست آورده و در دست دارند، همان سلاحی که در پی آگاهی نبرد طبقاتی به او میگوید "جمله آنان را که چون زالو مکندت و کاخ سفید در رشت ساختند خون بریز.."، قبل از هر دادگاه خلقی با یاری خشم و کینه طبقاتی به درکشان واصل میکنند! بنابراین این فاضلان محترم زیاد هم خلق انسان دوستانه خود را از ریختن خون استثمارگران جنایتکار نکنند!

طبقه کارگر و محرومان هم نباید آزادی اینرا هم به تفاله های کاخ سفید سازها بدهند که مجدداً بساط استثمار را برپا کنند! که نتیجه اش بشود کاخ هایی "زیباتر" از کاخ های جنایتکارانی فعلی که باید سرهایشان را زیر گیوتین گذاشت و بی هیچ تردیدی تیر گیوتین را بر گردن های "پرورده" آنان با جدیت هر چه بیشتر فرود آورد. زیرا که استثمار انسان از انسان با "بذل و بخشش" مجازاتی آن فاضل محترم نازک دل بعد از انقلاب هر لحظه ممکن است که مجدد شکل بگیرد، و یکی از راههای سرنگونی سرمایه داری در انقلاب مبارزه قهرآمیز بر پا کردن گیوتین هایی است که گردن رفسنجانی ها، احمدی نژادها، میرحسین موسوی ها، خامنه ای ها و تمام کسانی که سی و چند سال است که چه از راه استثمار و چه از راه جلادی، چه در سرکوب مردم در همکاری با سرمایه داری فاسد اسلامی شریک بوده اند را قبل از فرار از میهن با "آغوش باز" زیر تیر خود میبرد! بگذار که یاوه گویان منحرف، همانهایی که سربریدن انسان کار را در لیبی توسط مزدوران امپریالیستی به بهانه "دفاع از نیروهای ناتو" حمایت میکنند و نیز "انسان دوست های صرف" قلبشان از مجازات مرگ استثمارگران و جنایتکاران ببرد آید! قدم نهادن در مسیر دیکتاتوری پرولتاریا با "بله بورون و شیرینی خورن آشتی طبقاتی" سر سوزن سنخیتی ندارد! برای رسیدن به آن مسیر مجازات مرگ شایسته ترین مجازات برای کسانی است که تمام آینده این کودک و کودکان مثل او را از او سلب کردند و او را از کودکی استثمار کردند!

تنها خشم و کینه طبقاتی است که بر پا کردن دستگاه گیوتین در کنار انقلاب قهرآمیز ضدامپریالیستی را دامن میزند و داد کودکان کار را، کودکانی که امروز آن قدر سوء استفاده های متفاوت از جمله سوء استفاده جنسی از آنان علنی شده که نشریات رژیم هم به درج آن مشغولند، از بیدادگرانی چون رفسنجانی های زالو و فاسد میگیرد!

به امید آنروز پرشکوه تاریخی!

صبا راهی دوازدهم مهر ۱۳۹۰ / چهارم اکتبر ۲۰۱۱

لینک مربوط به کاخ سفید در رشت

<http://www.roshangari.net/as/sitedata/20111003161814/20111003161814.html>

لینک مربوط به سوء استفاده از کودکان کار در دروازه غار!

<http://www.peykeiran.com/Content.aspx?ID=38844>